

واکاوی رویکرد شیعه به حدیث «اصحابی کالنجوم»*

□ قاسم بستانی^۱

چکیده

حدیث «اصحابی کالنجوم» و برخی از احادیث مرتبط بدان، از سده‌های دور مورد مناقشه و رد و اثبات، از حیث لفظ و متن از سوی فریقین بوده‌اند و این مناقشات و مباحث، ضمن آثاری از علوم مختلف اسلامی یا به‌طور مستقل در میراث اسلامی دیده می‌شوند و هرچند، این حدیث و احادیث مرتبط بدان، از اهل سنت بوده و بیشتر مناقشات، توسط آنان صورت گرفته و مواضعی مختلف بلکه متعارض نسبت بدان داشتند، شیعه نیز هم‌زمان، بدان واکنش نشان داده و ضمن شرکت در این مناقشات، مواضع و رویکردهایی بعضاً متعارض نسبت بدان داشته است. اما این مناقشات و رویکردها چه بودند؟ اعتبار آنها چیست؟ و چه ثمره‌ای بر این مواضع و رویکردها مترتب است؟

در این مقاله، به روشی توصیفی-تحلیلی و نیز کتابخانه‌ای تلاش می‌شود ضمن ارائه تاریخی این مناقشات و مواضع شیعی، به پرسش‌های بالا پاسخ داده و آشکار می‌کند که این مناقشات و رویکردها منسجم نبوده و مانند اهل سنت، شامل رد، اثبات همراه با توجیه حدیث و احادیث مرتبط بدان است و دلایل رد آن توسط شیعیان به‌عنوان حدیثی موضوع یا اثبات همراه با توجیه آن به‌صورت تحدید معنای اصحاب، به اهل بیت علیهم‌السلام یا اصحاب غیرمنحرف، بسیار بوده و مهم‌ترین آنها، عدم عدالت مطلق صحابه، تعارض با تاریخ صدر اسلام، وجود احادیث معارض و استناد به نظرات منتقدان اهل سنت نسبت به این نوع احادیث است و هرچند که توجیهاات شیعه نسبت به این حدیث، ممکن است قابل قبول باشد، اما دلایل نفی و رد حدیث به‌عنوان حدیثی موضوع، بسیار زیاد، محکم و تردیدناپذیرند و این توجیهاات که متکی بر احادیثی چند از معصوم است، متأسفانه با تکیه بر حدیثی است که فی نفسه جعلی است که این امر خود بر مخدوش بودن بلکه جعلی بودن این احادیث توجیه‌گر می‌باشد.

واژگان کلیدی: اختلاف، قرآن، سنت، فریقین، النجوم

مقدمه

سخن از حدیث «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بَأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ» است که بدان حدیث «اقتدا» یا «اهتدا» نیز گفته می‌شود و گروهی از اهل سنت برای اثبات عصمت، عدالت و مرجعیت صحابه و جلوگیری از قضاوت منفی مردم نسبت به آنها، به‌خصوص با توجه به حوادث صدر اسلام، بدان استناد می‌کنند، پیشینه‌ای کهن نزد فریقین داشته و از دیرباز شیعه نیز به موازات اهل سنت نسبت بدین حدیث واکنش نشان داده است.

ظاهراً نخستین فرد از اهل سنت که به این حدیث (در یکی از صیغه‌های آن)، تصریح دارد، ابن حمید (م. ۲۴۹ق)، (ابن حمید، ۱۴۰۸: ۲۱۵) است، هرچند در قرن هشتم ادعا شده که این حدیث (در یکی از صیغه‌های آن) نزد مالک (م. ۹۳ یا ۹۵ق) نیز وجود داشته (زیلعی، ۱۴۱۴: ۲۳۰/۲)، که قابل اثبات نیست و در شیعه نیز

نخستین فرد، صفّار (م. ۲۹۰ق) (۱۴۰۴: ۱۱/۱)، است که از آن (صیغۀ مشهور) در حدیثی طولانی یاد کرده است.

البته حدیث مورد بحث به صیغه‌هایی مختلف وارد شده است؛ اما صیغۀ بالا، مشهورترین آن و تقریباً تمام صیغه‌های منقول در لفظ و معنا مشتمل برآند و هرچند به صورت مستقل نقل می‌شود، ولی محتمل نقل به معنا بودنش یا تجزئۀ آن از دیگر صیغه‌ها باشد. همچنین دو حدیث «اِخْتِلَافُ أَصْحَابِي رَحْمَةً» و «اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةً» (خواهند آمد) به این حدیث مرتبطند.

پیشینه

شیعه افزون بر بررسی این حدیث ضمن مباحثی، از دیرباز، آثار مستقلی درباره آن داشته است. نجاشی (۴۰۲) برای مفید (م. ۴۱۳ق)، کتاب *مسألة فی معنی قول النبی ﷺ أصحابی کالتجموم*، ذکر می‌کند که در دسترس نبوده و محتوای آن مشخص نیست، هرچند بنابر عنوان، باید حدیث، نزد وی صحّت صدور داشته که به توجیه معنای آن پرداخته است.

و برای نویسنده‌ای ناشناخته، چه بسا از سده ۱۳، کتابی به نام *شرح حدیث أصحابی کالتجموم بأیهم اقتدیتم اهدیتم*، ذکر شده که در رد و اثبات جعلی بودن حدیث و در ۴۰۰ بیت نوشته است (آقابزرگ، ۱۴۰۳: ۱۸۸/۱۳). ظاهراً این کتاب در کتابخانه صاحب الذریعه وجود داشته، اما اکنون در دسترس نبوده و محتوای آن معلوم نیست. لکهنوی هندی (م. ۱۳۰۶ق)، نیز در کتاب *خود عبقات الأنوار*، با ۷۰ دلیل به نقد آن پرداخته است (لکهنوی، ۱۴۰۵: ۱۲۳/۲-۲۹۸).

از معاصرین، میلانی در *الامامه فی أهم الكتب الكلامیه*، رساله *فی تحقیق حدیث أصحابی کالتجموم*، جلالی در مقاله «نقدی بر حدیث «أصحابی کالتجموم»»، فاکر در مقاله «بازخوانی حدیث اقتدا و اهتدا» و ترکاشوند در مقاله «نقد و بررسی سندی و دلالتی حدیث «أصحابی کالتجموم» نیز بدین حدیث پرداخته‌اند.

این نویسندگان به جز فاکر و ترکاشوند، استطراداً و بسیار مختصر، اشاره‌ای به موضع شیعه در خصوص این حدیث کرده‌اند و عمده نقد‌های آنها نیز برگرفته از نقد‌های اهل سنت نسبت بدان است، هرچند در نتیجه‌گیری‌های خود چنان عمل کرده‌اند که گویی تمام اهل سنت بدین حدیث اعتقاد دارند و نیز ابتکاراتی در طرح مباحث و دسته‌بندی‌های آنها و نیز ذکر دلایل بیشتر دارند و همه نیز این حدیث را رد کرده‌اند، هرچند برخی، مانند فاکر و ترکاشوند با احتیاط و در صورت صحّت صدور حدیث، آن را به اهل بیت علیهم‌السلام اختصاص داده‌اند.

این آثار به رویکرد شیعه و موضع‌گیری‌های آنان نسبت بدین حدیث پرداخته یا استطراداً و بسیار کوتاه بدان اشاره کرده‌اند؛ لذا در این مقاله، به این رویکرد در طول تاریخ پرداخته می‌شود تا معلوم شود که شیعه از چه زمانی و چگونه با این حدیث مواجه شده‌اند.

۱- رویکرد شیعه به حدیث «أَصْحَابِي كَالْتَّجُومِ»

حدیث «أَصْحَابِي كَالْتَّجُومِ بِأَيْهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ» که نزد اهل سنت به همین صیغه (جصاص، ۱۴۰۵: ۲۹۹/۳-۳۰۰، ۳۳۴، ۳۶۳، ۳۰۷/۴: دارقطنی، ۱۴۰۶: ۱۷۷۸/۴: ابن بطّه، ۱۴۱۵: ۵۶۴/۲-۵۶۵: سرخسی، ۱۴۱۴: ۳۱۶/۱، ۱۰۷/۲: ابن حزم، بی‌تا: ۸۱۰/۶: غزالی، ۱۴۱۷: ۱۶۹: فخر رازی، ۱۴۱۲: ۱۳۹/۴، ۱۷۶، ۵۵/۶، ۱۳۰: ابن قدامه، بی‌تا: ۵۳۵/۳...) یا نزدیک بدان (ابن حُمَید، ۱۴۰۸: ۲۱۵: ابن بطّه، ۱۴۱۵: ۵۶۳/۲-۵۶۴: ابن سلامه، ۱۴۰۷: ۲۷۵/۲) و نیز ضمن متن‌هایی دیگر (ابن بطّه، ۱۴۱۵: ۵۶۳/۲: ابن اثیر، ۱۳۸۹-۱۳۹۲: ۵/۸: بیهقی، ۱۴۳۷: ۵۸۱، ۵۸۰/۲: ۵۸۱: زَیْلَعِي، ۱۴۱۴: ۲۳۰/۲)، و از ابن عمر، جابر، انس بن مالک، ابن عباس، ابوهریره، امام صادق علیه‌السلام از جابر، جَوَابِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (تابعی) وارد شده، در طرق آنها شیعه وجود ندارند، اما از دیرباز نزد آنان شناخته شده و نسبت بدان مواضعی داشته‌اند. ضمناً عموم شیعه، فقط به صیغه مشهور این حدیث توجه کرده‌اند، در حالی که این صیغه، به شکل‌هایی متفاوت و نیز ضمن صیغه‌هایی با صدر و ذیل‌هایی آمده است. چه بسا این توجه، به جهت بسنده کردن

یا غلبه صیغه مشهور که قدر مشترک تمام صیغه‌هاست، باشد. رویکرد شیعه به ترتیب قدمت به شرح ذیل است:

مردود و جعلی دانستن حدیث (به دلیل ضعف شدید سند، رکاکت معنا،^۱ تعارض با تاریخ و شخصیت برخی از صحابه دارای اعمال فاسقانه و دشمنانه نسبت به هم، جهل برخی از صحابه به احکام شرعی، اختلاف آنها با یکدیگر در خصوص احکام شرعی و اعتقادی، تعارض با قرآن و احادیث ذم صحابه^۲)، که موضع بسیاری از شیعیان؛ بلکه مشهور آنان، از میانه‌های قرن سوم (بنابر نخستین اثر) تاکنون است. (ابن شاذان ۱۳۶۳: ۵۲۱؛ کوفی (بی‌تا: ۷۸/۲-۸۰)؛ مفید ۱۴۱۴: ۴۹؛ حلبی (۱۴۱۷: ۳۹۳-۳۹۷؛ کراچی ۱۴۲۱: ۹۴).

شیخ طوسی، هرچند می‌گوید که بر فرض صحّت، مراد امام علی علیه السلام و حسنین علیهم السلام است؛ زیرا این حدیث، بر عصمت صحابه دلالت دارد و در آن زمان، فقط این سه تن مصداق آند و با این تأویل، این حدیث، خود دلیلی بر عصمت ایشان است (طوسی، ۱۳۸۳: ۲/۲۴۹؛ ابن طاووس، ۱۳۹۹: ۵۲۳؛ قمی، ۱۴۱۸: ۱/۳۰۵؛ شوشتری، ۱۳۶۷: ۵/۳)، هرچند در جایی، ظاهراً من باب مجادله، به این حدیث برای نقض ادّعی انحصار خلافت در افراد خاصی، استناد می‌کند. (مجلسی ۱۴۰۳: ۲۳/۱۶۴، ۳۵/۴۰۷). هرچند در جایی، بنابر قول امام رضا علیه السلام (خواهد آمد)، مراد را آنهایی می‌داند که منحرف نشدند (همو، ۱۹/۲۸)، (سیدعلی خان، ۱۳۹۷: ۲۱ به بعد)، (آقابزرگ، ۱۴۰۳: ۱۳/۱۸۸؛ محسن امین، بی‌تا: ۱۱۳/۱-۱۱۷، ۶/۱۵۴؛ سلطان الواعظین، ۱۳۶۶: ۵۹۴؛ حکیم، ۱۹۷۹: ۱۳۸؛ نمازی، ۱۴۱۸: ۱/۱۶۳)، که اضافه کرده در صورت صحّت خبر، باید آن را به برخی از اصحاب تخصیص داد، (سبحانی، ۱۴۱۹: ۵۶۰ به بعد؛

۱. از آنجا که اقتدا به هر ستاره‌ای می‌تواند آدمی را به مقصد خاصی برساند و چنین راهنمایی اساساً اشتباه

است.

۲. احادیثی مانند: «اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي لَا تَتَّخِذُوهُمْ عَزْوَاً فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَيَجِبِي أَحَبَّهُمْ وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَيَبْغِضِي أَبْغَضَهُمْ وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَى اللَّهَ وَ مَنْ آذَى اللَّهَ فَيُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ اللَّهُ» (ابن حنبل، بی‌تا: ۸۷/۴، ۵۴/۵، ۵۷، ترمذی، ۱۴۰۳: ۲۵۸/۵...).

کوران، ۱۴۲۴: ۴۸۰/۲؛ میلانی، ۱۴۱۳: ۱۴۷؛ فضلی ۱۴۲۱: ۱۵۹؛ شرف‌الدین، بی‌تا: ۳۷) که آن را از مجموعلات ابوهریره می‌داند، (اسعد، ۱۹۷۷: ۱۲/۸-۱۳؛ خلیلی، بی‌تا: ۶۲/۱؛ طیب، ۱۳۷۸: ۳۰۵-۳۰۸)، هرچند گفته در صورت صحّت، باید آن را به برخی از صحابه تخصیص داد، (جلالی، ۱۳۷۵)، (فاکر، ۱۳۸۴). تصریح دارد که در صورت صحّت، مراد اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد، (ترکاشوند، ۱۳۹۵) هرچند در جایی از آن، تصریح دارد که مراد از اصحاب، برخی از آنان؛ یعنی اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد،

دلایل این رویکرد، نزد اهل سنت نیز که از دیرباز و گسترده این حدیث را مورد انتقاد قرار داده‌اند، وجود دارد و می‌توان گفت این دلایل از آنها، بعضاً با توسعه‌ای در بیان موضوع، گرفته شده است (ر.ک: ابن قدامه، بی‌تا: ۱۴۳ از قول ابن حنبل و خود، ابن‌عبدالبر، ۱۳۹۸: ۸۹/۲-۹۰ از قول مُزنی و بزار و خود، ابن‌عدی، ۱۴۰۹: ۳۷۶/۲، ۱۶۷/۴، سخاوی، بی‌تا: ۶۹، ابن‌تیمیه، ۱۴۰۶: ۵/۱، ۳۶۴/۸، ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۲۹/۲۰، بیهقی، ۱۴۱۴: ۵۸۱/۲؛ ابن‌حزم، بی‌تا: ۵-۶۴۲-۶۴۳، ۶۵۰، ۸۰۳/۶-۸۰۵، ۸۱۰-۸۱۳؛ ابن‌منده، ۱۴۱۲: ۲۹؛ ابن‌الجوزی، ۱۴۰۱: ۱/۲۸۳؛ ابوحنّان، ۱۴۲۰: ۶/۵۸۲؛ فتنی، ۱۳۴۳: ۹۸؛ ابن‌قیم جوزیه، ۱۴۱۱: ۲/۱۷۲؛ صنعانی، ۱۴۱۷: ۱/۲۳۹؛ مبارکفوری، ۱۴۱۰: ۱۰/۱۵۵؛ ملاعلی‌قاری، ۱۴۲۲: ۳۸۸۳/۹؛ شوکانی، ۱۴۱۹: ۱/۲۲۱، ۲/۱۸۸؛ شنقیطی، ۱۴۱۵: ۷/۳۳۰-۳۳۱؛ البانی، ۱۴۱۲: ۱/۱۵۲، ابوریبه، بی‌تا: ۳۴۴....).

لذا این حدیث، برخلاف نظر برخی از شیعیان (آقابزرگ، ۱۴۰۳: ۱۳/۱۸۸)، که آن را نزد اهل سنت متواتر می‌دانند، نه دارای وصف تواتر مصطلح است و نه همه اهل سنت صحّت آن را سنداً و متناً پذیرفته‌اند.

با این وجود، شیعه نیز دلایل مستقلی در نقد این حدیث مطرح کرده است، مانند:

۱- عدم حصول علم از خبر واحد که وصف این روایت است (ابوالصلاح، ۱۴۱۷: ۳۹۳). البته نزد شیعه، خبر واحد به شرایطی، مانند صحت سند و نداشتن معارض نقلی یا عقلی، حجیت دارد (شهید ثانی، ۱۴۰۸: ۸۸)، هرچند حدیث اقتدا، تهی از این دو نیست.

۲- اثبات عصمت تمام صحابه، در حالی که به جهت رفتار آنها، خلاف آن، حداقل برای برخی ثابت می‌شود، پس همه آنها معصوم نیستند (ابوالصلاح، ۱۴۱۷: ۳۹۳، ۳۹۶-۳۹۷؛ جلالی، ۱۳۷۵: ۱۷۶). و اگر گفته شود که حدیث بر صحت اجماع صحابه دلالت می‌کند و شیعه نیز معتقد به صحت اجماع با وجود امام است، گفته می‌شود این صحت نزد شیعه به جهت وجود معصوم است نه اصل اجماع یا وجود صحابه (ابوالصلاح، ۱۴۱۷: ۳۹۳).

۳- مخالفت با آیاتی که در نکوهش برخی از صحابه وارد شده است (ابوالصلاح، ۱۴۱۷: ۳۹۳-۳۹۴؛ میلانی، ۱۴۱۳: ۵۰۷؛ جلالی، ۱۳۷۵: ۱۷۶؛ فاکر، ۱۳۸۴: ۸۵-۸۶؛ ترکشوند، ۱۳۹۵: ۸۵-۸۷)، مانند آیات منافقین که بسیارند، تا آنجا که یک سوره به نام آنها نازل شد، (انفال/۶۷-۶۸) در سرزنش آنها در جنگ بدر، (جمعه/۱۱) در سرزنش آنها به سبب ترجیح تجارت و لهو بر نماز، (آل عمران/۱۲۱-۱۲۹، ۱۳۹-۱۷۱)، در سرزنش آنها در جنگ احد، (توبه/۲۵-۲۷)، در سرزنش آنها در جنگ حنین، (احزاب/۹-۲۶)، در سرزنش آنها در جنگ احزاب، (حجرات/۲ و ۶)، (توبه/۱۰۰)، (نور/۱۱ و ۶۳)، (حجرات/۲).... که اهل سنت بدانها اشاره ندارد.

اما آیاتی در مدح صحابه نیز وجود دارد: (آل عمران/۱۱۰، ۱۷۲-۱۷۳)، (اعراف/۱۵۶-۱۵۷)، (انفال/۶۲-۶۴) و (فتح/۲۹)، که شیعه بدانها اشاره نمی‌کند، هرچند می‌توان گفت که این آیات ذم یا مدح، با وجود عموم لفظ، اما در تطبیق، شامل صحابه واقعی یا مربوط به وضع حال آنان در زمان نزول است.

۴- معارض احادیثی که بر اختلاف امت و رستگاری یک گروه از آنها دلالت دارند (میلانی، ۱۴۱۳: ۵۰۸)، مانند: «سَتَقَرُّنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً...» (برای حدیث و مشابه آن، (ر.ک: حاکم نیشابوری، ۱۴۱۲: ۴/۴۳۰، بیهقی، ۱۴۱۴: ۲۰۸/۱۰). اهل سنت به این احادیث که نزد آنان بسیار است، در نقد حدیث اقتدا استفاده نکرده‌اند. چه بسا به جهت آنست که «اختلاف امت» را برای امت پس از صحابه و به طور کلی معنا و از ذکر این نوع احادیث در نقد روایت اقتدا خودداری کرده‌اند.

۵- جایز نبودن حکم به اقتدا به غیر معصوم از پیامبر ﷺ، لذا باید مراد، ائمه علیهم‌السلام باشد؛ زیرا عصمت آنها از طریق آیات چون تطهیر و احادیث چون ثقلین ثابت شده است (ابوالصلاح، ۱۴۱۷: ۳۹۶؛ جلالی، ۱۳۷۵: ۱۷۸). البته این دلیل چندان قانع کننده نیست؛ زیرا:

الف) عصمت ائمه برای شیعه ثابت است نه دیگران و چه بسا گفته شود که در این صورت برای کسی، عصمتی ثابت نمی شود، لذا حدیث جعلی است.

ب) پیروی از غیر معصوم، غیر عقلایی و قبیح نبوده؛ بلکه اساس زندگی بشر بر این نوع پیروی بوده و بسیاری از این متابعت‌ها به نتایج مطلوبی رسیده و در قرآن نیز به متابعت از اولیاء امر در زمان خود پیامبر ﷺ امر شده است (نساء/۵۹).

ج) موافقین این حدیث از اهل سنت (خواهد آمد) با توجه به چنین احادیثی، قائل به عصمت صحابه هستند؛ لذا از نظر آنها، پیامبر ﷺ به پیروی از معصوم فرمان داده است.

د) تکیه بر این دلیل، مرجعش صحّت حدیث است که چنین نیست.

۶- عدم امکان اثبات این موضوع که اصحاب اقتدا شده - اگر مراد بعضی از آنها باشد - از جمله آن بعض بودند (ابوالصلاح، ۱۴۱۷: ۳۹۶)، که ظاهراً متوجه تردید در حقانیت خلفای نخستین است؛ اما نمی تواند تمام باشد؛ زیرا طرف داران خلفا، برای حقانیت آنان دلایل دیگری نیز دارند.

۷- ترجیح بلامرّجّح در انتخاب یک صحابه به عنوان مصداق حدیث؛ زیرا همه آنها، بنابراین عبارت: «بَعْضُهَا أَضْوَأُ مِنْ بَعْضٍ» (موجود در برخی صیغه‌های حدیث، (ر.ک: ابن بظّه، ۱۴۱۵: ۵۶۳/۲؛ بیهقی، ۱۴۳۷: ۵۷۹/۲-۵۸۰)، در یک مرتبه از افضلیت نبوده اند (فاکر، ۱۳۸۴: ۷۷؛ ترکاشوند، ۱۳۹۵: ۱۳۸). اما این دلیل محلّ تأمل است؛ زیرا بنابر ظاهر احادیث و توجیهاات آن، مراد آنست که صحابه به رغم تفاوت در درجات بین خود، در کل نسبت به دیگران برتری دارند. نیز اثبات تفاوت در مراتب صحابه محل مناقشه بوده و اجماعی یا متواتر نیست، بلکه در اینجا ضمن حدیث اقتدا آمده که از نظر برخی مردود است.

۸- عدم امکان هدایت به یک یا چند قول و فعل صحابه؛ زیرا این، مستلزم برتری صحابه بر پیامبر ﷺ است؛ چون با یک یا چند قول و فعل پیامبر ﷺ هدایت حاصل نمی‌شود (فاکر، ۱۳۸۴: ۷۷؛ ترکاشوند، ۱۳۹۵: ۱۳۸). البته حدیث، ازسویی، بر همه اقوال و افعال صحابه دلالت دارد و ازسویی دیگر، دلالتی بر استقلال آنها از پیامبر ﷺ ندارد؛ بلکه چون آنها پیرو پیامبر ﷺ بودند، اقتدا به آنها نیز اقتدا به ایشان ﷺ است.

۹- عدم امکان اقتدای صحابه به خود؛ زیرا یکی از مخاطبان این روایت، خود صحابه است و امر به اقتدای صحابه به خودشان نیز معقول نیست (ترکاشوند، ۱۳۹۵: ۱۳۸)، اما ظاهر حدیث دلالت بر چنین اقتدایی ندارد و می‌توان گفت که مراد، اقتدای دیگران از صحابه است.

۱۰- عدم شمولیت این حکم بر همه صحابه؛ زیرا بسیاری از صحابه، چندان در کنار پیامبر نبودند بلکه بعضاً صرفاً یکی یا دو بار ایشان را دیده‌اند، اما با این وجود متصف به صحابه شده‌اند، نمی‌توان گفت که این صحابه هم توانایی هدایت دیگران به گونه‌ای شایسته داشته‌اند (فاکر، ۱۳۸۴: ۷۵)، بلکه بسیاری از آنها به جز مسلمان شدن و آموختن احکام دینی، امتیاز خاصی نسبت به دیگران نداشتند، هرچند عمده اختلاف میان مذاهب به صحابه برمی‌گردد.

۱۱- معارض با احادیثی که اقتدا را محدود به چند صحابی خاص می‌کند (فاکر، ۱۳۸۴: ۸۲)، مانند: «اَقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَاهْتَدُوا بِهَدْيِ عُمَارٍ وَتَمَسَّكُوا بِعَهْدِ ابْنِ أُمِّ عَبْدِ» (ابن حنبل، بی‌تا: ۳۸۲/۵؛ ترمذی، ۱۴۰۳: ۳۳۶/۵...)، هرچند می‌توان گفت که تصریح به برخی از صحابه در اینجا، به معنای ذکر برخی از مصادیق است.

۱۲- سؤال نکردن اصحاب از احکام دینی و در نتیجه بی‌اطلاع ماندن از احکام دین، لذا نمی‌توانند هادی دیگران باشند به دلیل این خبر از ابن عباس: «مَا رَأَيْتُ قَوْمًا كَانُوا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا سَأَلُوهُ إِلَّا عَنْ ثَلَاثِ عَشْرَةِ مَسْأَلَةٍ حَتَّى قُبِضَ، كُلُّهُمْ فِي الْقُرْآنِ، مِنْهُمْ «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالِ فِيهِ» وَ

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾، وما كانوا يسألون إلا عما ينفعهم. (جلالی، ۱۳۷۵: ۱۷۹-۱۸۰؛ ترمذی، ۱۴۰۳: ۵۱/۱).

اما صرف نظر از اعتبار سند، این حدیث، صریحاً بر مدح صحابه، نه مذمت آنها دلالت دارد. ضمناً آیات (مانند آیه نَفَر) و اخبار صدر اسلام نشانگر تعامل بیشتر مسلمانان با پیامبر ﷺ است. همچنان که تعالیم پیامبر ﷺ به مسلمانان فقط از راه سؤال و جواب، آن‌هم موارد مذکور در قرآن، نبود، بلکه بسیاری از آیات و نیز سیره و سنت پیامبر ﷺ در قول و فعل و تقریر، تعلیمی است.

۱۳- بطلان قول «اِخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ» (فاکر، ۱۳۸۴: ۸۳-۸۴)، که در برخی از صیغه‌های این حدیث (بیهقی، ۱۴۳۷: ۵۸۰/۲)، آمده است.

بطلان این حدیث با توجه به معنای درگیری و دشمنی در لفظ اختلاف است، لذا گفته شده (فاکر، ۱۳۸۴: ۸۴)، که مراد از اختلاف، رفت‌وآمد در بلاد نه در دین است؛ زیرا دین، واحد است و به حدیثی از امام صادق ؑ استناد شده که در پاسخ فردی که از حدیث اهل سنت: «اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ» پرسیده بود، فرمود: درست می‌گویند و وقتی پرسید اگر اختلاف، رحمت باشد، پس اجتماع، عذاب است؟ فرمود که چنین نیست؛ بلکه مراد، این سخن خداوند: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه/۱۲۲)، است، به آنان دستور داده که به سویش بیایند و رفت‌وآمد کنند و بیاموزند، سپس به نزد قومشان بروند و به آنها بیاموزانند، مراد تردد آنها از شهرها است نه درگیری در دین؛ زیرا دین یکی است (صدوق، ۱۳۶۱: ۱۵۷). اما باید گفت:

۱- سند حدیث، به جهت عبرتائی (م. ۲۶۷ق) که به دروغ مدعی نیابت شد، ضعیف است (نجاشی، ۱۴۱۶: ۸۳).

۲- در حدیث، «اِخْتِلَافُ أُمَّتِي» است نه «اِخْتِلَافُ أَصْحَابِي» که محل بحث است، هرچند اختلاف امت می‌تواند شامل اصحاب و دیگران باشد.

۳- اختلاف دو معنا دارد: الف)؛ درگیری و تقابل و دشمنی و ب)؛ رفت و آمد (ابن منظور، بی‌تا: ۸۲/۹-۹۷)، که در عبارت مذکور ضمن حدیث اقتدا (بنابر

سیاق)، چنان‌که به‌ذهن عموم، متبادر و بر اساس آن، حدیث نقد شده، به‌معنای درگیری است، بلکه در حدیث صادق علیه السلام، نشانگر آنست که سائل از اختلاف، معنای درگیری را استنباط کرده است. اما در عبارتی مستقل از حدیث اقتدا (خواهد آمد)، به‌جهت نبودن قرینه خاصی، هر دو معنا محتمل بوده که اولی، مذموم است و دومی، هرچند فی‌نفسه ممدوح بوده، اما برای تمام صحابه رخ نداده، بلکه قطع رابطه و دشمنی‌های بسیار میان آنها پیش آمد. مگر آنکه مراد، رفت و آمد آنها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله یا نوعی توصیه باشد.

۱-۱۳- پیشتر نیز برخی از شیعیان و با توجه به حدیث امام صادق علیه السلام، حدیث «اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ» را صحیح و به‌معنای رفت و آمد به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و بالتبع ائمه علیهم السلام و علمای حقیقی دین برای طلب علم دانسته‌اند (ابن‌شاذان، ۱۳۶۳: ۳۹؛ طبری، بی‌تا: ۵۷۳؛ کراچکی، ۱۴۲۱: ۲۸۹، ۳۰۰؛ ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۳: ۱/۲۸۸؛ حرعاملی، ۱۴۱۸: ۵۴۴/۱...) و گفته‌اند که اعتقاد اهل سنت که اختلاف ائمت، موجب رحمت است، برای توجیه اختلاف بین مذاهب خود می‌باشد و الا اختلاف در احکام رحمت نبوده و اگر باشد، پس اتفاق چه خواهد بود (ابن‌شاذان، ۱۳۶۳: ۳۹؛ طبری، بی‌تا: ۵۷۳؛ کراچکی، ۱۴۲۱: ۲۸۹، ۳۰۰؛ حرعاملی، ۱۴۱۸: ۵۴۴/۱...) این در حالی است که بین ما شیعیان، اختلاف بسیاری در نظرات و فتاوی‌ای علما دیده می‌شود. ضمن آنکه برخی از اهل سنت این تعبیر را جعلی می‌دانند و همه بر صحت آن نرفته‌اند. برخی دیگر، بدون توجه به پیشینه شیعه در این باره، مراد را تضارب آراء علما که موجب فربه‌شدن معارف بشری می‌گردد (خمینی، ۱۳۷۶: ۴/۱۸۴)، یا تفاوت میان مردم از حیث علم و تلاش و استعداد (مطهری، ۱۳۷۳: ۲۱۳)، دانسته‌اند که هر دو معنا توسط اهل سنت ذکر شده‌اند (خواهد آمد)، ولی ظاهراً در اینجا باید «الناس» آورد؛ زیرا نزد همه مردم چنین اختلافاتی وجود داشته؛ منحصر یا ویژه ائمت اسلام نیست.

گروهی دیگر، با توجه به نظریات اهل سنت (خواهد آمد) و نیز بررسی‌های خود، این حدیث را جعلی و بدون اصل می‌دانند (تقوی، ۱۴۸/۳، ۱۵۲-۱۵۴؛ مظفر، ۱۴۱۵: ۴۶-۴۸؛ تستری، بی‌تا: ۳۳۱؛ مسلم‌الحلی، بی‌تا: ۲۴۲؛ دشتی، بی‌تا: ۱۶۱/۲-۱۶۲؛

شهرستانی، ۱۴۲۰: ۲۲۱)؛ چون اختلاف مذموم بوده و پیامبر بدان امر نمی‌کند و برخی در ادامه گفته‌اند که اگر حدیث، صحیح باشد، به معنای رفت‌وآمد (تستری، بی‌تا: ۳۳۱-۳۳۲؛ مسلم الحلی، بی‌تا: ۲۴۲-۲۴۳)، یا اختلاف مردم در علوم و حرف (مسلم الحلی، بی‌تا: ۲۴۳)، است.

۲-۱۳- اما نزد اهل سنت، حدیث «اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ» از قرن چهارم بدین صیغه و بدون سند نقل شده (جصاص، ۱۴۱۵: ۳۷/۲، خطابی، ۱۴۰۹: ۲۱۸/۱؛ جوینی، ۱۴۲۸: ۱۵۷/۱۲ از قول حلیمی (م. ۴۰۳ق) در تفسیرش یافت نشد)، غزالی، بی‌تا: ۲۷/۱، ۸۳/۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۹-۱۳۹۲: ۱۸۲/۱؛ قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۵۹/۴؛ بیضاوی، بی‌تا: ۷۶/۲؛ مناوی، ۱۴۱۵: ۲۷۱/۱؛ عجلونی، ۱۴۰۸: ۶۶/۱؛ سیوطی، ۱۴۰۱: ۴۸/۱؛ متقی هندی، ۱۳۶/۱۰، ...)، هرچند گفته شده که ظاهراً نزد خطابی (با توجه به دفاعی که از آن کرده)، گویی اصلی دارد (سخاوی، بی‌تا: ۷۰). که در جواب تصریح شده داشتن اصل، به معنای صحت حدیث نیست (رشیدرضا، ۱۳۳۹: ۱۴)، هرچند، عدم صحت حدیثی، به معنای نداشتن اصل است، مگر آنکه مراد از حیث انتساب آن به غیر معصوم از صحابه، تابعین یا متقدمین باشد که حجیت ندارد. البته این حدیث از قول مالک نیز نقل شده (غزالی، بی‌تا: ۲۷/۱)، ولی امکان اثبات این ادعا وجود ندارد.

و بسیاری از آنان، مراد از اختلاف را امور زیر دانسته‌اند:

الف) اختلاف در احکام و تشریحات فقهی که واجب است یا مستحب یا مباح یا مباح است یا مکروه یا حرام؛ اختلاف در اجتهاد فقهی (جصاص، ۱۴۱۵: ۳۷/۲، خطابی، ۲۲۱/۱؛ سمعانی، ۱۴۱۸: ۳۰۹/۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۹-۱۳۹۲: ۱۵۳/۱؛ قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۵۹/۴؛ بیضاوی، بی‌تا: ۷۶/۲؛ ثعالبی، ۱۴۱۸: ۸۵/۲؛ مناوی، ۱۴۱۵: ۲۷۱/۱؛ عجلونی، ۱۴۰۸: ۶۶/۱)، که رحمت برای جاهلان و ضعفای مردم در استنباط احکام دینی محتمل وجوه مختلف می‌دانند که امکان آن را داشته باشند هر یک به فراخور خود، احکام دین را از بزرگان مذهب و علمای آن گرفته و از آنها تقلید کنند (مناوی، ۱۴۱۵: ۲۷۱/۱؛ عجلونی، ۱۴۰۸: ۶۵/۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۴۱/۲)، که در حقیقت، توجیهی برای اختلافات میان مذاهب است. اما چنین رحمتی، نمی‌تواند اختلاف بین صحابه یا علما را توجیه کند؛ زیرا اینان با اختلافات خود، موجب اختلافات

فرقه‌ای شده که گاهی منجر به تقابل‌های فیزیکی و حذف یک‌دیگر شده و می‌شود.

البته اگر این اختلافات با سعه صدر و تعامل علمی همراه باشد، موجب فربهی علم و رحمت است، اما همیشه چنین نیست، به‌خصوص که این اختلافات فقط در احکام فرعی باقی نمانده، به اصول دین، سیاست و غیره کشانده شده؛ آسیب‌هایی جدی برای امت اسلامی موجب گشته است.

ضمناً مقلدین حق انتخاب مراجع را، نه حق انتخاب فتاوی آنان، هر یک بنابر سلیقه یا تشخیص خود، دارند. انتخاب مرجع نیز نه بنابر سهولت یا نیکو بودن فتوا نزد مقلد؛ بلکه بنابر عالمیت یا اعلیت فرد است و چنین اختلافی بین مراجع نیز برای مقلدین رحمت خاصی ندارد، چه آنان باید پس از گزینش مرجعی، به فتواهای او، سخت یا آسان عمل کنند. لذا تصریح شده که با این‌همه، در این موارد نیز اتفاق بهتر از اختلاف است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲/۲۴۱؛ سُبکی، ۱۴۲۴: ۲۶۷).

ب) اختلاف امت در گرایش به علوم و حرفه‌های مختلف، مانند فقه، کلام، تاریخ و... (غزالی، بی‌تا: ۱/۲۷، ۲/۸۳؛ زرکشی، ۱۴۰۵: ۳/۳۷)، که گفته شده پس باید «النَّاسُ» گفته می‌شد؛ زیرا این امر برای همه مردم رحمت است نه فقط امت اسلام. ضمناً اختلاف در جَرَف از ظاهر حدیث به دست نمی‌آید (سُبکی، ۱۴۲۴: ۲۶۹).

ج) اختلاف در مراتب و مناصب (جوینی، ۱۴۲۸: ۱۲/۱۵۷ از قول حلیمی در تفسیرش)، که گفته شده درست است که ممکن است خداوند رحمتش را شامل گروه خاصی از امت کند، اما ظاهر حدیث بر این معنا دلالت ندارد (سُبکی، ۱۴۲۴: ۲۷۰).

* در کل تصریح شده این توجیهاات درباره اختلافی که مایه رحمت است، چندان قانع‌کننده نیست (سخاوی، بی‌تا: ۷۱).

از سویی دیگر، برخی این تعبیر را جعلی می‌دانند (ابن حزم، بی‌تا: ۵/۶۴۲؛ سخاوی، بی‌تا: ۷۰ از قول ابن حجر، ۱۳۴۳: ۹۰-۹۱؛ سیوطی، بی‌تا: ۲/۱۷۵؛ ملاعلی قاری، بی‌تا: ۸۴؛ قاسمی، ۱۴۱۸: ۲/۳۷۹؛ آلبانی، ۱۴۰۵: ۱/۹، ۱۱؛ رشیدرضا، ۱۳۳۹: ۱۴/۳۴۰، ۷۷۰؛ ابن باز،

بی‌تا: ۹۷/۲۶؛ قرضاوی، بی‌تا: ۶۷/۱)، از آنجا که سند معتبری نداشته و اختلاف نیز نه رحمت و نه توجیه‌پذیر بوده و با آیات قرآنی بسیاری که در مذمت اختلاف است، مانند: ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾ (بقره/۱۷۶) و نیز: (بقره/۲۱۳، آل عمران/۱۰۳، انعام/۱۵۳، انفال/۴۶، هود/۱۱۸-۱۱۹، شوری/۱۳) و روایاتی، مانند: «وَالْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ» (ابن حنبل، بی‌تا: ۲۷۸/۴، ۳۷۵)، «وَلَا تَخْتَلِفُوا فَتَخْتَلِفُوا قُلُوبُكُمْ» (ابن حنبل، بی‌تا: ۱/۴۵۷، ۴/۱۲۳؛ مسلم، بی‌تا: ۳۰/۲)، در تعارض است؛ بلکه گفته‌اند که هنگام اختلاف صحابه، سخنان از حجیت می‌افتد، مگر معاضدی از کتاب و سنت داشته باشد (ابن عبدالبر، التمهید، ۱۳۸۷: ۴/۲۶۴). و نقل شده گاهی آنها هنگام اختلاف، نزد صحابی سومی برای داوری می‌رفتند (همو، ۴/۲۶۰)، و مدعی حجیت قولشان به‌تنهایی نمی‌شدند و گفته شده ظاهراً این سخن مردم است که به حدیث مشهور شده است (شُبکی، ۱۴۱۳: ۲۶۳). هرچند به‌رغم جعلی‌بودنش، احادیث دیگری در معنایش وارد شده است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲/۲۴۱).

۳-۱۳- بیهقی (م. ۴۵۸ق) نیز این حدیث را بدون سند در رساله‌اش در فضائل اشعری آورده است (ر.ک: ابن عساکر، ۱۴۰۴: ۱۰۶)، اما در کتاب دیگرش؛ *المدخل*، ضمن حدیثی، «اِخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ» آورده است (ذکر شد) و *مُقَدَّسی* (م. ۴۹۰ق) در کتاب *مختصر الحجه*، نیز در ضمن حدیثی بدون سند و به‌صورت «اِخْتِلَافُ أُمَّتِي لَكُمْ رَحْمَةٌ» نقل کرده که در حقیقت همان حدیث بیهقی با صیغه «اِخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ» است (ذکر شد) و محقق *المختصر*، بر آنست که درست «أُمَّتِي» در اینجا، «أَصْحَابِي» است (بر خلاف برخی از شیعیان)؛ زیرا مؤلف همین روایت را در کتاب دیگرش *تحریم نکاح المنع*، (مُقَدَّسی، بی‌تا: ۷۹)، به سند بیهقی و با لفظ «أَصْحَابِي» آورده است (همو، ۱/۱۸۹/۲)، همچنان که سخاوی، نیز احتمال می‌دهد اصل «أُمَّتِي»، «أَصْحَابِي» و تحریف همان تعبیر حدیث بیهقی باشد (سخاوی، بی‌تا: ۶۹-۷۰).

۴-۱۳- ظاهراً نخستین فردی که این صیغه را ذکر کرده، جصاص (م. ۳۷۰ق)، است، هرچند خطابی (م. ۳۸۸ق)، سخن از اسحاق بن ابراهیم موصلی (م. ۲۳۵ق)، صاحب الاغانی و جاحظ (م. ۲۵۵ق)، درباره این حدیث دارد که آن

را به سبب رحمت دانستن اختلاف نقد کرده‌اند، هرچند هردو و نقدشان را نیز به شدت تضعیف کرده، در حالی که نزد شیعه این صیغه از زبان امام صادق علیه السلام و نخستین بار توسط صدوق (م. ۳۸۱ق)، ذکر شده است.

۵-۱۳- تعبیر «اِخْتِلَافُ أَصْحَابِي رَحْمَةً لَكُمْ» مستقلاً و مرسلأً به شکل «اِخْتِلَافُ أَصْحَابِي رَحْمَةً لِأُمَّتِي» نقل شده (سخاوی، بی‌تا: ۶۹ از قول آدم بن ابی ایاس)، که جایی دیگر مشاهده نشد. همچنین از قاسم بن محمد «نوه ابوبکر» (م. ۱۰۶ق)، نقل شده که گفت: «كَانَ اِخْتِلَافُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ رَحْمَةً لِلنَّاسِ» (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۴۱۰: ۱۴۴/۵؛ ابونعیم، ۱۳۹۴: ۱۱۹/۷؛ بیهقی، ۱۴۳۷: ۴۵۶/۲)، (به الفاظ نزدیک به هم، لفظ از ابن سعد) که ظاهراً از اقوال تابعین است.

۶-۱۳- اگر جعلی بودن این حدیث و نخستین ظهورش را بنابر نقل جصاص یا سخاوی بپذیریم، باید گفت که چنین عبارتی در زمان امام مطرح نبوده و در دوران متأخر و با ظهور و رواج این عبارت نزد اهل سنت، حدیث مذکور وضع و وارد میراث حدیثی شیعه شده است و این، چه بسا به جهت شهرت این صیغه نزد اهل سنت در آن زمان یا اندکی پیش از آن و استناد بدان برای برخی مباحث کلامی یا فقهی آنان بوده که با این حدیث، به آنها پاسخ داده شده است.

* نهایت آنکه عبارت «اِخْتِلَافُ أَصْحَابِي رَحْمَةً» و نیز «اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةً»، بنابر نقدهای سندی و متنی و نیز تشتت و اضطراب در توجیه آن دو، اصلی منقول از معصوم ندارند و چه بسا، برای توجیه اختلاف اصحاب و تطهیر آنها یا به طور کلی اختلاف غیر قابل هضم مسلمانان به ظهور رسیده و سپس با استدلال‌های کلامی تقویت شده و در نهایت به قول پیامبر صلی الله علیه و آله تبدیل گشته تا تأثیرگذارتر باشد.

۱۴- عدم امکان تقلید نزد اهل سنت پس از صحابه: اگر اقتدا، تقلید در فتوا باشد، پس نباید اهل سنت پس از صحابه از تابعین و غیرهم تقلید کنند (فاکر، ۱۳۸۴: ۸۰-۸۱)، که دلالت بر عدم تأسی اهل سنت از این حدیث دارد. اما باید گفت که تمام اهل سنت معتقد به این حدیث نیستند و ظاهر حدیث نیز دلالت بر عدم تقلید از غیر صحابه ندارد.

۱۵- عدم فصاحت: مخاطبین حدیث یا صحابه هستند یا دیگران که در هر دو صورت، کلام از فصاحت می‌افتد؛ زیرا شخص فصیح نمی‌تواند به اصحابش یا دیگران بگوید: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ...» و اگر مراد، دیگران باشد، در این صورت، خلاف ظاهر خواهد بود؛ زیرا خطاب به کسانی است که نزد پیامبر ﷺ حاضر بودند و دلیلی نیز وجود ندارد که نشان دهد مراد از اصحاب، غیر مخاطبین زمان پیامبر ﷺ است (شوشتری، ۱۳۶۷: ۴). ظاهراً چه صحابه مخاطب باشند، چه دیگران عبارت از فصاحت نمی‌افتد؛ زیرا می‌توان من باب مجاز یا سفارش به عموم باشد. هر چند فصاحت این عبارت، به جهت رکاکت معنایی آن (ذکر شد)، مخدوش است.

۱۶- اضطراب در نقل: این روایت به صیغه‌هایی مختلف همراه اضطراب متنی نقل شده است (فاکر، ۱۳۸۴: ۶۹)، اما به هر حال، مضمون مشترک آنها یک‌سان و بی‌اضطراب بوده و نقدها نیز متوجه همین مضمون است.

۱۷- عدم شهرت این حدیث در زمان صحابه؛ زیرا حوادث صدر اسلام نشان می‌دهد چنین حدیثی در آن زمان، به‌رغم نقلش از تعدادی از صحابه، ناشناخته بود و پیروی از یک صحابه به مثابه هدایت تلقی نمی‌شد و جنگ‌های خونین میان صحابه و پیروانشان بهترین دلیل آن است.

۱۸- معقول نیست که پیامبر ﷺ چنین سخن مدحی در حق صحابه بگوید و موجب دست‌آویز صحابه و پیروان آنها و توجیه کارهای نادرست آنها و اختلاف شدید میان مسلمانان شود، در حالی که حتی در قرآن برخی از صحابه به نفاق توصیف شده‌اند.

۳-۲- صحّت حدیث اما بنابر اصلی دیگر

۳-۲-۱- قاضی نعمان (م. ۳۶۳ق) برآنست این حدیث صحیح و دارای این اصل: «الْأئِمَّةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي كَالنُّجُومِ بِأَيْهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ» بوده که «الأئمة أهل بیتی» به «اصحابی» تحریف شده است (قاضی نعمان، ۱۳۸۴: ۸۶/۱).

این حدیث فقط نزد قاضی نعمان و بدون سند دیده شده، هرچند نزدیک به آن را ابن ابی‌جمهور (م. ۸۸۰ق)، نیز بدون سند آورده است: «أَنَا كَالشَّمْسِ وَ عَلِيٌّ كَالْقَمَرِ الْأَيْمَةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي كَالنُّجُومِ بِأَيْهِمْ أَتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ» که این نیز فقط نزد او دیده شده است (ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۳: ۸۶/۴). ضمناً قاضی نعمان دلیلی بر این تحریف نیاورده، بلکه جایی دیگر (قاضی نعمان، بی‌تا: ۲۴۹/۲)، حدیث اقتدا را دارای مدلول عامی نسبت به احادیثی دانسته که برخی از صحابه مانند ابوبکر یا ابن مسعود را دارای فضلی برتر می‌دانند که به نوعی صحت حدیث با همان الفاظ پذیرفته است، هرچند ممکن است سخن او من باب مجادله باشد.

۲-۲-۳- ربّانی، و ظاهراً بدون اطلاع از تأویل قاضی نعمان، اصل را حدیث ذیل از صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند: «مَا وَجَدْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَالْعَمَلُ بِهِ لَازِمٌ وَلَا عُدْرَ لَكُمْ فِي تَرْكِهِ (به قولی: فَالْعَمَلُ لَكُمْ بِهِ لَا عُدْرَ لَكُمْ فِي تَرْكِهِ) وَمَا لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَكَانَ فِي سُنَّةِ مَنْنِي فَلَا عُدْرَ لَكُمْ فِي تَرْكِ سُنَّتِي وَمَا لَمْ يَكُنْ فِي سُنَّةِ مَنْنِي فَمَا قَالَ أَصْحَابِي، فَقُولُوا بِهِ (به قولی: فَخُذُوهُ) فَإِنَّمَا مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ بِأَيْهَا أَخَذَ أَهْتَدَى وَ بِأَيِّ أَقْوَالِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ وَ اخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِي» (ربّانی، ۱۳۸۳: ۵۶)، بدین گونه که اهل سنت حدیث مورد بحث را بدون ذیل: قیل: یا رسول الله من أصحابك؟ قال: أهل بيتي، نقل کرده‌اند که منجر به تغییر مراد از اصحاب شده است.

حدیث صفار نیز فقط نزد او دیده شده و دیگران (صدوق، ۱۳۶۱: ۱۵۷) از او نقل کرده‌اند؛ البته از اهل سنت، زبلیعی (م. ۷۲۶ق) آن را نیز از طریق دارقطنی از مالک در کتاب غرائبش (یافت نشد) از صادق علیه السلام از جابر امّابدون ذیل: «وَ اخْتِلَافُ أَصْحَابِي ... تا آخر» (زبلیعی، ۱۴۱۴: ۲۳۰/۲) و نیز از بیهقی از ابن عباس بدون ذیل: «قیل یا رسول الله ... تا آخر» نقل کرده که بدون پیشینه بوده و تصریح شده این روایت از مالک، ثابت نبوده و روایانش از او، مجهولند (همان) و احتمالاً از شیعه گرفته شده است.

رجال سند نیز شامل غیاث بن کلوب است که نزد شیعه، مجهول (نجاشی)، ۱۴۱۶: ۳۰۵، و نزد اهل سنت، ضعیف (ذهبی، ۱۳۸۲: ۳۳۸/۳) است، و دیگر رجال سند هر چند توثیق شده‌اند، اما در کل سند از صَفَّار (م. ۲۹۰ق) تا امام (م. ۱۴۸ق) ۳ نفر و بسیار اندک و قطعاً ناقص است.

افزون بر آن؛

۱- گفته شد که عموم شیعیان، عبارت «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ» و «اِخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ» را جعلی می‌دانند، اما این حدیث، صَحَّتْ آن را ثابت می‌کند.

۲- برای اصحاب، معنای یاران، مشهور و متبادر و منقول شرعی نزد فریقین و معنای اهل بیت، غیر مشهور و غیر متبادر نزد عرب و حتی عموم شیعیان است و در معاجم هر یک، دارای معنا و مدخلی متمایز بوده و جانشین یک‌دیگر نمی‌شوند.

۳- اگر مراد از اختلاف، تباین فکری و عملی ائمه علیهم‌السلام باشد که چنین اختلافی ممکن نیست و اراده آن نیز در حدیث نیز وجهی ندارد؛ زیرا سالبه به انتفاء موضوع است، هرچند گفته‌اند مراد، اختلاف ناشی از تقیه است که نوعی رحمت برای مردم است (عاملی، بی‌تا: ۱۸۲/۳)، اما حدیث ناظر بر این معنا نبوده و توجیه بلاوجه است و اگر مراد، رفت و آمد است که چنین نبود؛ زیرا آنان پدر، فرزند و نوادگان بوده و در زمان‌های مختلفی زندگی می‌کردند و اگر با هم بودند، فقط یک تن از آنان امام بوده و رفت و آمد آنها از حیث خویشاوندی بود و ذکر این معنا نیز در حدیث وجهی ندارد؛ زیرا رفت و آمدی وجود نداشته و اگر داشته، میان مردم و خویشاوندان، امری عادی است.

۴- این سخن؛ پیروی از هر امامی، موجب رستگاری است، معنای محصلی ندارد؛ زیرا نزد شیعه، پیروی از همه ائمه با هم واجب است (عام مجموعی).

۵- وجود چنین ذیلی نباید نزد بزرگانی چون طوسی پنهان مانده یا اهمیت نداشته باشد؛ زیرا وی به توجیه حدیث اقتدا بدون ملاحظه این حدیث پرداخته است (ذکر شد).

۶- چنین تأصیلی وقتی درست است که ثابت شود اهل سنت به عمد ذیل حدیث را نادیده گرفته، مابقی آن را نیز جعلی دانسته‌اند، اما اثبات این مطلب ممکن نیست و بر فرض وجود ذیل حدیث نزد آنها، انگیزه‌های رد حدیث و امکان رد آن نزد آنان بیشتر می‌شود. نیز نمی‌توان حدیثی را که صدرش نزد اهل سنت است، با ذیلی که نزد شیعه است، بازخوانی و تبیین کرد که نوعی مصادره به مطلوب است.

۷- ظاهراً در این حدیث، سائل نباید پرسد که اصحاب شما چه کسانی هستند؟ زیرا خود از اصحاب بود و قطعاً بنا بر معنای متبادر، خود را مصداق آن می‌دانست.

۳-۲-۳- جلالی (۱۷۵) نیز بدون اطلاع از تأویل دیگران، بر آنست که آن، تحریف شده حدیث ذیل است: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَاهَا مایوعدون، وَأَنَا أَمَانٌ لِأَصْحَابِي مَا كُنْتُ، فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَاهُمْ مایوعدون وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَاهُمْ مایوعدون» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۲: ۴۸۶/۲، ۵۱۳-۵۱۸)، بدین گونه که کلمه «اهل بیتی» به «اصحابی» تبدیل شده است.

این حدیث با دو سند منتهی به حلقه مشترک موثقی نقل شده و حدیثی دیگر شبیه به آن و به طریقی دیگر شاهد آن است: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْعَرَقِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْإِخْتِلَافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ» (همان: ۱۶۳/۳)، هرچند در سند حدیث اخیر، اسحاق بن سعید ارکون (ذهبی، ۱۳۸۲: ۱۹۲/۱)، و خلید بن دعلج سدوسی (همو، ۶۶۳-۶۶۴)، ضعیف و متهم به جعل این حدیث وجود دارند، در حالی که حاکم در هر سه موضع، احادیث را صحیح می‌داند. اما گفته نشده چرا و به چه دلیل حدیث اقتدا تحریف این حدیث است. ضمناً حدیث حاکم بر مذموم بودن اختلاف، و حدیث مورد بحث، بر ممدوح بودن آن دلالت دارد.

۳-۲-۴- غروی، نیز بدون توجه به تأویل‌های دیگران، بر آنست که اصل، حدیث ذیل بوده که از سوی نواصب تحریف شده است (غروی، ۱۳۸۳: ۵۷-۵۸)، از زید بن وهب نقل شده است:

کسانی که خلافت ابوبکر و تقدّم او بر علی علیه السلام را انکار کردند، ۱۲ تن بودند... پس روز جمعه اطراف منبر پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شدند... سپس ابوالهثیم [مالک] بن التّیهان (م. ۲۰ یا ۲۱ق)، برخاست و گفت: من شهادت می‌دهم که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي نُجُومُ أَهْلِ الْأَرْضِ فَقَدَّمُوهُمْ وَلَا تَقَدَّمُوهُمْ (یا: تَقَدَّمُوهُمْ)» (صدوق، ۱۳۶۲: ۴۶۱).

در حدیثی طولانی درباره بحث میان طرف‌داران علی علیه السلام مانند ابوذر و سلمان و... با ابوبکر و عمر پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بر حقانیت خلافت).

مستند این تحریف را حدیث حذیفه از أسماء بنت عمیس (م. ۴۰ق)، همسر ابوبکر دانسته که گفته پس از حجة الوداع، در مدینه گروهی از صحابه مانند ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح و سالم مولی ابن حذیفه، پیمان‌نامه‌ای توسط سعید بن عاص اموی نوشته و تصمیم گرفتند پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از پذیرفتن خلافت علی علیه السلام سرباز زده، امر خلافت را خود بر عهده گیرند. در آن صحیفه آمده بود که اگر کسی ادعا کند که خلافت فقط شایسته یکی از مردم و منحصر در اوست نه دیگران؛ چون تالی نبوت است، پس دروغ گفته است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بَأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ» (دیلمی، ۱۴۱۳: ۱۷۳/۲-۲۰۲).

سند حدیث زید بن وهب: علی بن احمد برقی از پدرش از پدر بزرگش [محمد بن خالد برقی، م. ۲۷۴ق] از التّیهکی [عبدالله بن محمد] از خلف بن سالم [سندی، م. ۲۳۱ق] از محمد بن جعفر [معروف به عُندَر صاحب الکراییسی، م. ۱۹۳ق] از شعبه [بن حجاج، م. ۱۶۰ق] از عثمان بن مغیره (م. ۱۲۱-۱۳۰ق) از زید بن وهب [جُهَنی، م. پس از ۸۰ یا ۹۲ق] است که نزد اهل سنت، خلف بن سالم (ذهبی، ۱۳۸۲: ۶۶۰/۱) و ابن مغیره (ابن حبان، ۱۳۹۳: ۱۹۳/۷)، ثقة اما نزد شیعه، مهمل هستند و از ابن سالم به بعد نیز طریق، اهل سنت است که از نظر آنان همه ثقة‌اند، هرچند طریقی منفرد و غریب بوده و حدیث دیگری بدین طریق دیده نشد، بلکه این طریق و متن آن فقط نزد شیعه و در اصل نزد صدوق وجود دارد و زید بن وهب، این داستان را بدون استناد به یکی از افراد این واقعه ذکر کرده و

بدین ترتیب، حدیث، افزون بر ضعف به جهت مهمل بودن دو رجل آن، مرسل هم هست.

البته این حدیث، ۵ قرن پیش از دیلمی، با تفاوت‌هایی چنین آمده است: «أَوْصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا فَقَدْ مَوْهُمُ وَلَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَأَمْرُوهُمْ وَلَا تَتَأَمَّرُوا عَلَيْهِمْ» (ابن سلیمان، ۱۴۱۲: ۲۲۴/۱، ۱۰۸/۲). که سندش: حَمْدَانُ بْنُ عُبَيْدِ النَّوَا از مُحَمَّدِ بْنِ اِبْرَاهِيمِ النَّهْدِيِّ از مُحَمَّدِ [نَفْسِ زَكِيَّهِ] بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ [ابْنِ الْحَسَنِ] وَ يَحْيَى بَرَادِرِشِ از پَدْرِشَانَ [عَبْدِ اللَّهِ] وَ از پَدْرِ بَزْرْگَشَانَ؛ [الْحَسَنِ الْمَثْنِيِّ] از عَلِيِّ [عَلِيٍّ] است که سَخْنِ أَبِي بْنِ كَعْبٍ در جَوَابِ خُطْبَةِ ابُو بَكْرٍ وَ در دِفَاعِ از جَانِشِينِي عَلِيِّ [عَلِيٍّ] را ذَكَرَ می‌کند.

أَمَّا، النَّوَا، مهمل است و مَحْوُولٌ نیز از رَاوِيَانِ اَهْلِ سُنَّتِ بوده و رَافِضِي متعصّب و اهل غلو أَمَّا صَدُوقٌ شمرده شده است (ذهبی، ۱۳۸۲: ۸۵/۴). نفس زکیه (م. ۱۴۵ق)، نزد شیعه، از اصحاب امام صادق [ع] اما مجهول است (طوسی، ۱۴۱۶: ۲۷۵). او به امامت خود دعوت و علیه منصور عباسی قیام کرد و امام صادق [ع] را به خود خواند که ایشان نپذیرفت و در نهایت او و بیشتر یارانش کشته شدند و گفته شد که غایب گشته و فرقه محمدیه به ظهور رسید (خوئی، ۲۵۰/۱۷).

یحیی (م. ۱۷۵ق)، مشهور به صاحب الدلیل نیز از اصحاب صادق [ع] و کاظم [ع]، اما نزد قدما، مجهول (طوسی، ۱۴۱۶: ۳۲۱). و نزد متأخرین (خوئی، بی‌تا: ۷۰/۲۱)، ممدوح است. او به دیلم گریخت و در آنجا، زمان الرّشید مردم گرد او آمده، با او بیعت کردند و الرّشید به کمک فضل برمکی و دادن امان‌نامه، او را به بغداد آورد. سپس از امان‌نامه تخلف، زندانیش نمود و آنجا وفات کرد (همان: ۶۷/۲۱-۷۰؛ زرکلی، بی‌تا: ۱۵۴/۸).

عبدالله (الکامل یا المحض بن حسن المثنی بن حسن) (م. ۱۴۳ق)، از رَاوِيَانِ باقر [ع] و صادق [ع]، اما تضعیف شده است؛ چون به امامت خود فرا می‌خواند و رهبر زیدی‌ها بود. او در زمان منصور زندانی شد و وفات کرد (همان: ۱۷۰/۱۱-۱۷۵: همان: ۷۸/۴).

این طریق، افزون بر ضعف سندی، منفرد و غریب بوده و حدیث دیگری بدین طریق دیده نشد، بلکه طریق و متن آن نیز فقط نزد شیعه و در اصل نزد ابن سلیمان وجود دارد و متن آن هم با حدیث پیشین در جمله مورد نظر، اختلاف دارد، هرچند هر دو متن بر جایگاه والای اهل بیت علیهم السلام دلالت دارند.

و سند حدیث اسماء که در اصل، حدیثی است طولانی، بخشی از آن به تصریح مؤلف حذف شده و بقیه آن: عبدالله بن سلّمه [ابوالعالیه] از حذیفه [بن یمان] از اسماء (که پس از جعفر و ابوبکر، همسر علی علیه السلام شد و مادر عبدالله بن جعفر، محمد بن ابی بکر و یحیی بن علی علیه السلام است)، می باشد که ابوالعالیه، از یاران امام علی علیه السلام و نزد شیعه، مجهول (طوسی، ۱۴۱۶: ۷۵)، و نزد اهل سنت، ضعیف (ذهبی، ۱۳۸۲: ۲/۴۳۰-۴۳۱)، است و تعلیق سند نیز به جهت عدم امکان بازیابی آن درجایی دیگر، بر ضعف سند می افزاید.

حدیث نیز با هشت قرن فاصله نقل شده، بدون آنکه فرد دیگری حتی بخش‌هایی از آن را پیشتر و مستقلاً نقل کند. فقط برخی، بدون توجه به موضوع تأصیل بالا، بدان استناد کرده‌اند (مانند: سیدعلی خان، ۱۳۹۷: ۲۸۳، نقدی، ۱۳۸۱: ۷۵).

در نقد متن این حدیث نیز می توان پرسید چرا اسماء که همسر ابوبکر است، علیه شوهر خود سخن گفته است؟ چگونه او متوجه چنین پیمان نامه‌ای شده، اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متصل به وحی، از آن بی خبر مانده، حتی اسماء ایشان را مطلع نمی کند؟ چرا چنین عمل منافقانه‌ای؛ بلکه، عصیانی، آن هم از اصحابی متنفذ، با مواجهه وحی روبه‌رو نشد؟ همچنان که در مسجد ضرار یا تهدید منافقین به بیرون کردن مسلمانان از مدینه (سوره منافقین)، خداوند به افشای توطئه‌ها پرداخت.

تأصیل مذکور و تطبیق دو خبر بر هم نیز بدون قرائنی درونی در این دو خبر و دال بر صحت این تأصیل، صورت گرفته است. ضمناً ذینفع بودن صاحبان این تأصیل از نتیجه، این تأصیل را به مصادره به‌مطلوب شبیه می سازد.

۳-۳- صحت حدیث

۳-۳-۱- صحت قطعی

شیخ صدوق در حدیثی از رضا علیه السلام می آورد که از ایشان درباره این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله: «أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ بَأْيِهِمْ أُمَّتِيكُمْ أَهْتَدِيكُمْ» و نیز «دَعَا لِي أَصْحَابِي»،^۱ پرسیده شد، پس فرمودند: «هَذَا صَحِيحٌ يَرِيدُ مَنْ لَمْ يَغَيِّرْ بَعْدَهُ وَ لَمْ يَبْدَلْ. قِيلَ: وَ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ قَدْ غَيَّرُوا أَوْ بَدَّلُوا؟ قَالَ: لِمَا يَرُوْنَهُ مِنْ أَنَّهُ صلی الله علیه و آله قَالَ: لِيَدَاذَنَ بِرِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ حَوْضِي كَمَا تُدَاذِنُ الْإِبِلَ عَنِ الْمَاءِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي أَصْحَابِي! فَيَقَالُ لِي: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ؟ فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ: بَعْدًا وَ سَحَقًا لَهُمْ! أَفْتَرَى هَذَا لِمَنْ لَمْ يَغَيِّرْ وَ لَمْ يَبْدَلْ؟»^۲ که ضمن تأیید صحت صدور حدیث به همین صیغه، جهت صدور آن نیز بیان شده است (صدوق، ۱۴۰۴: ۹۳/۱).

سند حدیث عبارتست از: حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از محمد بن موسی رازی از پدرش، از امام رضا علیه السلام که بیهقی و صولی نزد قدمای شیعه ذکر نشده اند و نزد متأخرین، بیهقی (خوئی، بی تا: ۲۱۲/۶)، و صولی (همو، ۴۲/۱۹)، مجهول و رازی پسر، مهمل بوده و رازی پدر (م. ۲۶۳ق)، از نظر اهل سنت فقط، ثقه (ابن حبان، ۱۳۹۳: ۱۶۳/۹)، است که با ۶۰ سال تأخیر از امام (م. ۲۰۳ق)، وفات کرده که زمانی طولانی است و کل سند از صدوق (م. ۳۸۱ق)، تا امام رضا علیه السلام (م. ۲۰۳ق)، یعنی ۱۷۸ سال، با چهار رجل قابل پوشش نبوده، لذا ضعیف می باشد. و ظاهراً اگر حدیث حوض، نزد امام صحیح می بود، نه «لِمَا يَرُوْنَهُ مِنْ أَنَّهُ صلی الله علیه و آله»، بلکه «كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» می فرمود و اگر این تعبیر

۱. این تعبیر در احادیثی متعدد، به طرقی مختلف، از تعدادی صحابه و همه در تأیید مطلق صحابه و از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است (ر. ک: ابن حُمَید، ۱۴۰۸: ۲۸۷، نسائی، السنن الکبری، ۱۴۱۴: ۲۷۱/۶، ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۰/۳۱، ۳۵/۲۷۱، هیثمی، ۱۴۰۸: ۱۵/۱۰، ...).

۲. برای شبیه بدین حدیث از اهل سنت، ر. ک: مروزی، ۱۴۱۴: ۴۷، ابن حُمَید، ۱۴۰۸: ۳۶۵.

بنابر جدل باشد، در این صورت، حدیث حوض از نظر امام جعلی خواهد بود و چنین جدلی، موجب تصحیح خبر حوض نمی‌شود؛ زیرا برای اسکات خصم است و اسکات خصم به معنای اثبات صحت یک دلیل (حدیث حوض)، یا نتیجه (توجیه مذکور)، نیست؛ لذا قطعاً نمی‌تواند چنین استدلالی صادر از امام علیه السلام باشد؛ زیرا بدان حقیقتی ثابت نمی‌شود بلکه معنایی مصادره می‌گردد. حدیث اقتدا و «دَعْوَالِی» نیز در خود، قرائنی دال بر صحت این توجیه ندارند، مگر بنابر قرائن بیرونی، مانند حوادث صدر اسلام و اخبار مذمت صحابه؛ لذا برخی مراد از این حدیث را صحابه خاصی یعنی اهل بیت علیهم السلام دانسته‌اند و الا با احادیث ذم صحابه معارض می‌شود (برسی، ۱۴۱۹: ۳۲۰)، و تطبیق اصحاب، بر اهل بیت علیهم السلام نیز گفته شد نمی‌تواند درست باشد.

۲-۳-۳- احتمال صحت حدیث

برخی، مرادهایی برای حدیث گفته‌اند که ظاهراً بنابر تصحیح حدیث درست است:

- ۱- نقض حدیثی که مدعی است اقتدا فقط به ابوبکر و عمر است (ذکر شد)؛ از آنجا که هر دو حدیث را اهل سنت روایت می‌کنند (علامه حلی، ۱۳۷۹: ۱۸۴).
 - ۲- نقض این ادعا که افراد خاصی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شایسته رهبری هستند (دیلمی، ۱۴۱۳: ۳/۲).
 - ۳- بیانی عام نسبت به احادیثی است که فقط علی علیه السلام را به طور خاص، هادی دانسته است؛ زیرا اقتدا نمی‌تواند شامل عموم صحابه باشد (به سبب اختلاف میان آنها و حوادث صدر اسلام) (عاملی، بی تا: ۲۷۲/۱، ۲۱/۲، ۱۴۶/۳).
- اما ظاهراً چنین توجیهاتی، از باب مجادله است تا اعتقاد به صحت حدیث؛ زیرا عموم شیعیان بر عدم صحت آن از دیرباز آگاه بودند.
- البته بسیاری از اهل سنت از قرن چهارم، این حدیث را پذیرفته، آن را تأیید کننده برتری و عصمت همه صحابه و اعتبار قول آنها دانسته‌اند، مانند: (جصاص، ۱۴۰۵: ۲۹۹-۳۰۰، ۳۳۴، ۳۶۳، ۳۰۷/۴؛ سلمی، ۱۴۲۱: ۵۳/۲؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۳۳۴/۳؛

ماوردی، ۱۴۱۴: ۳۱/۱، رفاعی، ۱۴۰۸: ۲۳/۱؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۵۶۱/۱، ۴۳۹/۳، ۶۰۱/۵، ۲۴۶/۷؛ نسفی، ۱۴۱۹: ۲۲۹/۲؛ زمخشری، ۱۳۸۵: ۴۲۴/۲؛ قاضی عیاض، ۱۴۰۹: ۵۳/۲؛ ابن عساکر، ۱۴۰۴: ۴۲۰؛ فخررازی، ۱۴۱۲: ۳۰۷/۴، ۱۳۹، ۱۷۶، ۵۵/۶، ۱۳۰؛ آمدی، ۱۴۰۲: ۱۵۰/۲، ۹۲، ۲۴۶/۴؛ هیتمی، ۶۱۵/۲؛ ملاعلی، ۱۴۲۲: ۳۹۴۰/۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۴۹/۱، البته برخی، اقتدا را در اینجا به اموری توجیه کرده‌اند؛ اما این توجیحات و در حقیقت، نیت-خوانی‌ها، غیر مستند، بر خلاف ظاهر حدیث و متعدد (به گونه‌ای که مشخص نیست کدام یک می‌تواند درست باشد)، بوده و همچنان تحت تأثیر معنای ظاهری حدیث، برتری مطلق صحابه و عصمت آنها را مطرح کرده‌اند. توجیحاتی مانند:

۱- اقتدا در نقل اخبار توسط آنها؛ زیرا همگی آنان عادل هستند، نه در صحت فتوای هر یک از آنها حتی در صورت مخالفت با دیگری (ابن عبدالبر، ۱۳۹۸: ۸۹/۲-۹۰، از قول مُزَنِّی).

۲- اقتدا به اصحاب برای عامه مردم و جاهلان، در احکام؛ زیرا بر آنها اعتقاد از علما در آنچه نمی‌دانند واجب است (همو، ۹۰/۲).

۳- اقتدا به روش آنها در طلب صحت احکام که اجتهادی است (سرخسی، ۱۴۱۴: ۱۰۷/۲).

۴- اقتدا یعنی اطاعت از صحابه اگر خلیفه شدند (غزالی، ۱۴۱۷: ۱۶۹)، پیروی از آنها در خُلق و خوی؛ در عدالت، انصاف، زهد، ورع و تقوا (همان)، یا خودداری از نقض احکام صحابه پس از رحلتشان (همان).

۵- اقتدا، مدحی است که موجب حُسن اعتقاد به علم و دین صحابه، نه تقلید صرف است (همو/۱۷۰).

۶- اقتدا، مختص به برخی از اصحاب؛ با استناد به حدیث امام رضا علیه السلام (ذکر شد) (قندوزی، ۱۴۱۶: ۳۹۸-۳۹/۱).

۷- اقتدا در تفسیر صحابه (ذهبی، ۱۴۲۱: ۱/۷۱).

۳-۴- شاید گفته شود به جهت نقل این حدیث در منابع شیعه، این حدیث صحت صدور دارد؛ اما همچنان که برخی (فاکر، ۱۳۸۴: ۷۴)، متذکر شده‌اند اولاً سند و متن این احادیث، محل تردید جدی است و احتمال دارد از روایات‌های

دخیله و منتقله اهل سنت به میراث شیعی باشد. ثانیاً بیان ائمه علیهم‌السلام ممکن است از باب مجادله باشد. ثالثاً به فرض صحت صدور، بنابر دلایل مذکور، باید مختص به افراد خاصی باشد.

از سویی دیگر، ظاهراً رویکرد اثبات و توجیه این حدیث، به سبب شهرت و تداول این حدیث در جهان اسلام در قرون ابتدایی بوده که منجر به آن شده که شیعیان به نوعی به توجیه آن (بیشتر به اختصاص آن به اهل بیت علیهم‌السلام و گاهی به برخی از صحابه بنابر قرائن و شواهد)، پردازند که بیشتر به نظر می‌آید از باب مجادله باشد تا اقرار به اصالت حدیث. البته تخصیص حدیث به اهل بیت علیهم‌السلام نیز ممکن است نزد غیر شیعه مسموع نباشد؛ هر چند مگر نواصب که معدوم شده‌اند، عموم غیر شیعه پیوسته در تعظیم و تکریم اهل بیت علیهم‌السلام گفته و نوشته‌اند.

یادآور می‌شود که تخصیص حدیث به برخی (اهل بیت یا غیرهم)، نیز نیازی به قبول صحت این حدیث نیست؛ زیرا عملاً آدمیان یک‌زمان، مختلف و در طول زمان متغیرند، لذا نمی‌توان وصف واحدی مثل عدالت یا فسق را برای جمع کثیری از مردم به‌طور مطلق و حقیقی نه کلی و مجازی به کار برد و برای مثال گفت که تمام صحابه در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا پس از آن، عادل یا فاسق بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

۱- حدیث «أصحابی کالنجوم» در کل، اصالتاً از اهل سنت بوده و از دیرباز از حیث سند و متن، مورد نقد فریقین قرار گرفته و رویکرد غالب آنها، نفی و رد آن، به جهت تعارض‌های درونی و مخالفت با قرآن و سنت و تاریخ و ضعف شدید سند می‌باشد.

۲- رویکرد شیعه نسبت بدین حدیث تقریباً مانند اهل سنت در نفی آن (رویکرد غالب)، اثبات آن با توجیه آن به اهل بیت علیهم‌السلام یا بعضی از صحابه است. همچنین انگیزه شیعه در نفی آن قابل توجه بوده و در کنار دلایل اهل سنت، دلایل و مستندات خاص خود را نیز آورده‌اند.

۳- ظاهراً مهم‌ترین انگیزه نقد این حدیث توسط شیعه، نفی نظریه عدالت و مرجعیت مطلق صحابه به‌خصوص سه خلیفه نخست و نیز نفی حقانیت آنها به خلافت بوده که رویکردی بیش از هر چیز، کلامی است.

۴- از آنجا که این حدیث از دیرباز نزد عموم علمای فریقین به‌خصوص اهل سنت که صاحبان اصلی آند مردود دانسته شده، به‌نظر می‌آید که دیگر وصف خود، به‌عنوان حدیث را از دست داده و باید آن را از جمله احادیث مجعول دانسته و از دایره ادله روایی خارج ساخت. جعل این حدیث نیز چه بسا توسط برخی از دلسوزان اهل سنت بوده تا به زعم خود، به‌گونه‌ای بتوانند از اختلافات میان خود و متکی بر آراء و رفتار صحابه جلوگیری کنند. البته برای این هدف، فقط این حدیث جعل نشده، بلکه مجموعه بزرگی از احادیث با مضامین مختلفی جعل شده که رد کردن بعضی از آنها بسی دشوار است و جعلی دانستن این حدیث که توسط فریقین صورت گرفته، عملاً تأثیری در نظریه عصمت و عدالت صحابه نزد آنها به‌سبب دیگر احادیث موجود در این باره نداشته و ندارد.

کتاب‌نامه

۱. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعه، چاپ ۳، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۳ق.
۲. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، تحقیق: علی عبد الباری عطیه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳. آمدی، علی بن محمد، الإحکام، تحقیق: عبد الرزاق عفیفی، چاپ ۲، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۲ق.
۴. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شوح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابو الفضل إبراهیم، بی‌جا، دار إحياء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ق.
۵. ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللالی، تحقیق: مجتبی عراقی، قم، بی‌نا، ۱۴۰۳ق.
۶. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، جامع الأصول، تحقیق: عبدالقادر الأرئووط/بشیر عیون، مکتبه الحلوانی/مکتبه دار البیان/دار الفکر، ۱۳۸۹-۱۳۹۲ق.

۷. ابن باز، عبدالعزيز بن عبدالله، **مجموع فتاوی ابن باز**، گردآوری: محمد بن سعد الشویعر، فتاوی اللجنة الدائمة، المجموعه الثانيه، بی تا.
۸. ابن بَطَّه، عبيدالله بن محمد، **الإبانه**، تحقيق: عثمان عبد الله الأثيوبي و ديكران، چاپ دوم، رياض، دار الرايه، ۱۴۱۵ق.
۹. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، **منهاج السنة النبويه**، تحقيق: محمد رشاد سالم، بی جا، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ۱۴۰۶ق.
۱۰. ابن الجوزي، عبدالرحمن بن علي، **العلل المتناهيه**، تحقيق: إرشاد الحق الأثري، چاپ دوم، فيصل آباد (پاکستان)، إداره العلوم الأثريه، ۱۴۰۱ق.
۱۱. ابن حبان، محمد، **الثقات**، حيدر آباد (هند)، مؤسسه الكتب الثقافيه، ۱۳۹۳ق.
۱۲. ابن حزم، علي بن احمد، **الأحكام**، تحقيق: احمد محمد شاكر، قاهره، زكريا علي يوسف، بی تا.
۱۳. ابن حُمَيْد، عبد، **منتخب المسند**، تحقيق: صبحي بدری سامرائی / محمود محمد خليل صعيدی، مكتبه النهضه العربيه، ۱۴۰۸ق.
۱۴. ابن حنبل، احمد، **المسند**، بيروت، دار صادر، بی تا.
۱۵. ابن سعد، محمد، **الطبقات الكبرى**، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۰ق.
۱۶. ابن سلامه، محمد، **مسند الشهاب**، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد سلفي، چاپ ۲، بيروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۰۷ق.
۱۷. ابن سليمان كوفي، محمد، **مناقب الإمام أمير المؤمنين**، تحقيق: محمد باقر محمودی، قم، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ۱۴۱۲ق.
۱۸. ابن شاذان، فضل، **الايضاح**، تحقيق: جلال الدين حسيني محدث، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ش.
۱۹. ابن طاووس، علي بن موسى، **الطوائف**، قم، بی نا، ۱۳۹۹ق.
۲۰. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، **جامع بيان العلم**، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۳۹۸ق.
۲۱. _____، **التمهيد**، تحقيق: مصطفى بن احمد / محمد عبد الكبير، مغرب، وزارة

- عموم الأوقاف و الشؤون الإسلامية، ١٣٨٧ق.
٢٢. ابن عدی، عبدالله، الكامل، تحقیق: یحیی مختار غزاوی، چاپ ٣، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ١٤٠٩ق.
٢٣. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینہ دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ١٤١٥ق.
٢٤. _____ تبیین کذب المفتری، چاپ ٣، بیروت، دار الكتاب العربی، ١٤٠٤ق.
٢٥. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغنی، بیروت، دار الكتاب العربی للنشر و التوزیع، بی تا.
٢٦. _____ المنتخب، تحقیق: طارق بن عوض الله، بی جا، دار الراهیة للنشر و التوزیع، بی تا.
٢٧. ابن قیم جوزیه، محمد بن أبی بکر، إعلام الموقعین، تحقیق: محمد عبد السلام إبراهیم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤١١ق.
٢٨. ابن منده، عبد الوهاب بن محمد، الفوائد، تحقیق: مسعد عبد الحمید، طنطا، دار الصحابه للتراث، ١٤١٢ق.
٢٩. ابو حیان، محمد بن یوسف، البحر المحيط، تحقیق: صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر، ١٤٢٠ق.
٣٠. ابوریه، محمود، اضواء علی السنۃ المحمدیه، چاپ پنجم، نشر البطحاء، بی تا.
٣١. ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم، تقریب المعارف، تحقیق: فارس تبریزیان (الحسون)، بی تا، ١٤١٧ق.
٣٢. ابوالقاسم کوفی، علی بن احمد، الاستغاثه، بی جا، بی نا، بی تا.
٣٣. ابو نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیۃ الأولیاء، مصر، السعاده، ١٣٩٤ق.
٣٤. اسعد، وحید قاسم، أزمة الخلفاء و الإمامة و آثارها المعاصره، بیروت، الغدیر، ١٩٧٧م.
٣٥. البانی، محمد ناصر الدین، السلسلۃ الضعیفه، ریاض، مکتبه المعارف، ١٤١٢ق.
٣٦. _____ إرواء الغلیل، چاپ دوم، بیروت، المکتب الإسلامی، ١٤٠٥ق.
٣٧. برسی، رجب بن محمد، مشارق انوار الیقین، تحقیق: علی عاشور، بیروت، مؤسسہ

- الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
۳۸. بیضاوی، عبدالله بن عمر، **أنوار التنزیل**، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۳۹. بیهقی، احمد بن حسین، **المدخل**، تحقیق: محمد عوامه، قاهره، دار الیسر للنشر و التوزیع / بیروت، دار المنهاج للنشر و التوزیع، ۱۴۳۷ق.
۴۰. _____ **السُّنن الکبری**، تحقیق: محمّد عبدالقادر عطا، مگه، مکتبه دار الباز، ۱۴۱۴ق.
۴۱. ترکاشوند، حسن، «نقد و بررسی سندی و دلالی حدیث «أصحابی کالنجوم»، مجله کلام اسلامی، شماره ۹۷، سال ۱۳۹۵ش، ص ۱۳۱-۱۴۸.
۴۲. ترمذی، عیسی بن محمّد، **السُّنن**، تحقیق: عبد الوهاب عبد اللطیف، چاپ دوم، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۳ق.
۴۳. تستری، نورالله، **إحقاق الحق**، بی جا، بی نا، بی تا.
۴۴. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمّد، **الجواهر الحسان**، تحقیق: محمد علی معوّض / عادل أحمد عبدال موجود، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۴۵. ثعلبی، احمد بن محمّد، **الکشف و البیان**، تحقیق: ابن عاشور / نظیر ساعدی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۴۶. جصاص، احمد بن علی، **أحكام القرآن**، تحقیق: عبد السلام محمد علی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۴۷. _____ **الفصول فی الأصول**، تحقیق: عجیل جاسم النمشی، بی جا، بی نا، ۱۴۰۵ق.
۴۸. جلالی، عباس، «نقدی بر حدیث اصحابی کالنجوم»، فصلنامه علوم حدیث، سال اول، شماره ۱، ۱۳۷۵ش، ص ۱۵۳-۱۸۱.
۴۹. جوینی، عبدالملک بن عبدالله، **نهاية المطلب**، تحقیق: عبد العظیم محمود الدّیب، بی جا، دار المنهاج، ۱۴۲۸ق.
۵۰. حاکم نیشابوری، محمّد بن عبدالله، **المستدرک**، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
۵۱. حر عاملی، محمد بن حسن، **الفصول المهمه**، تحقیق: محمد بن محمد قائینی، بی جا،

- مؤسسة معارف إسلامی إمام رضاؑ، ١٤١٨ق.
٥٢. حکیم، محمدتقی، **الاصول العامة للفقہ المقارن**، چاپ دوم، مؤسسہ آل البيتؑ للطباعة و النشر، ١٩٧٩م.
٥٣. خطابی، حمد بن محمد، **أعلام الحديث**، تحقيق: محمد بن سعد، بی جا، جامعة أم القرى، ١٤٠٩ق.
٥٤. خلیلی، جواد جعفر، **السقیفة أمّ الفتن**، بیروت، الارشاد للطباعة و المتن، بی تا.
٥٥. خمینی، مصطفی، **تفسیر القرآن الکریم**، تحقيق و نشر: مؤسسۀ تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی، ١٣٧٦ش.
٥٦. دارقطنی، علی بن عمر، **المؤتلف والمختلف**، تحقيق: موفق بن عبد الله، بیروت، دار الغرب الإسلامي، ١٤٠٦ق.
٥٧. دشتی، عبد الله، **النفیس**، بی جا، بی نا، بی تا.
٥٨. دلمی، حسن بن محمد، **ارشاد القلوب**، بی جا، دار الشریف الرضا للنشر، ١٤١٣ق.
٥٩. ذهبی، محمد بن احمد، **میزان الاعتدال**، تحقيق: علی محمد البجاوی، بیروت، دار المعرفه للطباعة و النشر، ١٣٨٢ق.
٦٠. ذهبی، محمد حسین، **التفسیر و المفسرون**؛ چاپ ٢، قاهره، مكتبة الوهبة، ١٤٢١ق.
٦١. ربّانی، محمد حسن، **اصول و قواعد فقہ الحديث**، قم، مؤسسۀ بوستان کتاب، ١٣٨٣ش.
٦٢. رشیدرضا، محمد، «ما عزاه السخاوی إلى كثير من الأئمة هو الصواب» (مجله المنار، شماره ١٤، جمادی الاولى ١٣٣٩ق).
٦٣. _____، «وجود أصل له لا يستلزم صحته ولا حسنه»، مجله المنار، (شماره ١٤، شوال ١٣٣٩ق).
٦٤. رفاعی، احمد بن علی، **البرهان المؤید**، تحقيق: عبدالغنی نکه می، بیروت، دار الكتاب النفیس، ١٤٠٨ق.
٦٥. زرکشی، محمد بن عبد الله، **المنثور فی القواعد الفقهیه**، چاپ دوم، وزارة الأوقاف الكويتیه، ١٤٠٥ق.
٦٦. زمخشری، محمود بن عمر، **الكشاف**، مصر، مكتبه و مطبعه مصطفى البابی الحلبي

- وأولاده/عباس ومحمد محمود الحلبي وشركاهم/خلفاء، ۱۳۸۵ق.
۶۷. زيلعي، عبدالله بن يوسف، **تخريج الأحاديث والآثار الواقعة في تفسير الكشاف**، تحقيق: عبدالله بن عبدالرحمن، رياض، دار ابن خزيمة، ۱۴۱۴ق.
۶۸. سبحاني، جعفر، **الحديث النبوي بين الرواية و الدراية**، قم، مؤسسة امام صادق عليه السلام، ۱۴۱۹ق.
۶۹. سُبُكِي، علي بن عبد الوهَّاب، **الإبهاج في شرح المنهاج**، تحقيق: أحمد جمال زمزمي/نورالدين عبدالجبار صغيري، مكَّة، دار البحوث للدراسات الإسلامية وإحياء التراث، ۱۴۲۴ق.
۷۰. سُبُكِي، علي بن عبد الكافي، **قضاء الأرب**، تحقيق: محمد عالم عبدالمجيد، بي‌جا، المكتبة التجارية، مكَّة المكرمه/مصطفى أحمد الباز، ۱۴۱۳ق.
۷۱. سخاوي، عبدالرحمن، **مقاصد الحسنه**، بي‌جا، دار الكتاب العربي، بي‌تا.
۷۲. سرخسي، محمد بن احمد، **الاصول**، تحقيق: أبو الوفا أفغانني، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۴ق.
۷۳. سلطان الواعظين شيرازي، محمد بن علي اكبر، **شب‌های پيشاور**، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۶ش.
۷۴. سلمى، محمد بن حسين، **حقائق التفسير**، تحقيق: سيد عمران، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۱ق.
۷۵. سمعاني، منصور بن محمد، **قواطع الأدله**، تحقيق: محمد حسن محمد الشافعي، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ق.
۷۶. سيد علي خان مدني، **درجات الرفيعه**، قم، منشورات مكتبه بصيرتي، ۱۳۹۷ق.
۷۷. سيوطي، جلال الدين، **جامع الصغير**، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر والتوزيع، ۱۴۰۱ق.
۷۸. —، **تدريب الراوي**، تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، رياض، مكتبه الرياض الحديثه، بي‌تا.
۷۹. شرف الدين، عبدالحسين، **ابوهريرو ۵**، قم، مؤسسة أنصاريان، بي‌تا.
۸۰. شنقيطي، محمد امين، **اضواء البيان**، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۵ق.

٨١. شهرستانی، علی، منع تدوین الحديث، قم، مرکز الأبحاث العقائديه، ١٤٢٠ق.
٨٢. شوکانی، محمد بن علی، إرشاد الفحول، تحقیق: أحمد عزو عنایه، دمشق، دار الكتاب العربی، ١٤١٩ق.
٨٣. شهید ثانی، زین الدین بن علی، الزعایة، تحقیق: محمد علی بقال، چاپ دوم، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ١٤٠٨ق.
٨٤. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضاؑ، تحقیق: حسین أعلمی، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٤٠٤ق.
٨٥. ———، الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه، ١٣٦٢ش.
٨٦. ———، معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعه لجماعة المدرسین، ١٣٦١ش.
٨٧. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، تحقیق: میرزا حسن کوچه باغی، تهران، منشورات اعلمی، ١٤٠٤ق.
٨٨. صنعانی، محمد بن اسماعیل، توضیح الأفکار، تحقیق: صلاح بن محمد، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤١٧ق.
٨٩. طبری، محمد بن جریر، المسترشد، تحقیق: احمد محمودی، بی جا، مؤسسة الثقافه الإسلامیه، بی تا.
٩٠. طوسی، محمد بن حسن، تلخیص الشافی، تحقیق: حسین بحر العلوم، نجف، مطبعة الآداب، ١٣٨٣ق.
٩١. ———، الرجال، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعه لجماعة المدرسین، ١٤١٥ق.
٩٢. طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان، تهران، انتشارات اسلام، ١٣٧٨ش.
٩٣. عاملی نباطی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، تحقیق: محمد باقر بهبودی، بی جا، المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه، بی تا.
٩٤. عجلونی، اسماعیل بن احمد، کشف الخفاء، چاپ سوم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤٠٨ق.

۹۵. علامه حلی، **منهاج الکرامه**، تحقیق: عبدالرحیم مبارک، مشهد، انتشارات تاسوعا، ۱۳۷۹ش.
۹۶. غروی، نهل، **فقه الحدیث**، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، دفتر نشر آثار علمی، ۱۳۸۳ش.
۹۷. غزالی، محمد بن محمد، **المستصفی**، تحقیق: محمد عبدالسلام عبد الشافی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۹۸. —، **إحياء علوم الدين**، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۹۹. فاکر، محمد، «بازخوانی حدیث اقتدا و اهتدا»، فصلنامه حدیث پژوهی، شماره ۱، ۱۳۸۴ش، ص ۶۳-۹۸.
۱۰۰. فتنی، محمد طاهر بن علی، **تذکره الموضوعات**، اداره الطباعه المنیریہ، ۱۳۴۳ق.
۱۰۱. فخررازی، محمد بن عمر، **المحصل**، تحقیق: طه جابر فیاض، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۲ق.
۱۰۲. فضلی، عبدالهادی، **اصول الحدیث**، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه أم القری، ۱۴۲۱ق.
۱۰۳. قاسمی، محمد بن محمد، **محاسن التأویل**، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۱۰۴. قاضی عیاض، ابن موسی، **الشفاء**، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۰۹ق.
۱۰۵. قاضی نعمان، ابن محمد، **دعائم الاسلام**، تحقیق: آصف بن علی أصغر، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۳ق.
۱۰۶. —، **شرح الأخبار**، تحقیق: محمد حسینی جلالی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعة المدرسين، بی تا.
۱۰۷. قرطبی، محمد بن احمد، **الجامع لأحكام القرآن**، تحقیق: ابراهیم اطفیش، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۱۰۸. قرضاوی، یوسف، **فتاوی معاصره**، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۰۹. قمی شیرازی، محمد طاهر، **الاربعین فی امامة الائمة الطاهرين**، تحقیق: سید مهدی رجایی، بی جا، بی نا، ۱۴۱۸ق.

١١٠. قندوزى، سليمان بن ابراهيم، **ينابيع الموده**، تحقيق: على جمال أشرف، چاپ دوم، بی جا، دار الأسوه للطباعة و النشر، ١٤١٦ق.
١١١. كراچكى، محمد بن على، **التعجب**، تحقيق: فارس حسون كريم، بی جا، بی نا، ١٤٢١ق.
١١٢. كورانى، على، **ألف سؤال وإشكال**، بی جا، بی نا، بی تا.
١١٣. لكهنودى، حامد حسين، **خلاصة عبقات الأنوار**، تهران، مؤسسة البعثة، ١٤٠٥ق.
١١٤. ماوردى، على بن محمد، **الحاوى الكبير**، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٤ق.
١١٥. مباركفورى، محمد عبدالرحمن، **تحفة الأخوذى**، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٠ق.
١١٦. مجلسى، محمدباقر، **بحار الانوار**، چاپ دوم، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق.
١١٧. محسن امين، **أعيان الشيعه**، تحقيق: حسن امين، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، بی تا.
١١٨. مسلم، ابن حجاج، **الصحيح**، بيروت، دار الفكر، بی تا.
١١٩. مسلم الحلى، نجل حمود، **القرآن والعقیده**، تحقيق: فارس حسون كريم، بی جا، بی نا، بی تا.
١٢٠. مطهرى، مرتضى، **اسلام و مقتضيات زمان**، چاپ نهم، بی جا، بی نا، ١٣٧٣ش.
١٢١. مظفر، محمدرضا، **السقيفه**، چاپ دوم، قم، مؤسسة أنصاريان، ١٤١٥ق.
١٢٢. مفيد، محمد بن محمد، **الافصاح**، تحقيق: مؤسسه البعثة، چاپ دوم، بيروت، دار المفيد للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٤ق.
١٢٣. مؤدسى، نصر بن ابراهيم، **تحريم نكاح المتعه**، تحقيق: حماد بن محمد، چاپ ٢، دار طيبه للنشر و التوزيع، بی تا.
١٢٤. _____، **مختصر الحجّه**، تحقيق: محمد ابراهيم محمد، بی جا، اضواء السلف، بی تا.
١٢٥. ملاعلى قارى، ابن محمد، **مرقاة المفاتيح**، بيروت، دار الفكر، ١٤٢٢ق.
١٢٦. _____، **الأسرار المرفوعه**، تحقيق: محمد صياغ، بيروت، دار الأمانه/مؤسسة الرساله، بی تا.
١٢٧. مناوى، محمد عبدالرؤوف، **فيض القدير**، تحقيق: احمد عبدالسلام، بيروت، دار

الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۱۲۸. میدی، احمد بن محمد، **کشف الاسرار**، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ ۵،

تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱ش.

۱۲۹. میلانی، علی، **الامامه**، قم، منشورات شریف الرضی، ۱۴۱۳ق.

۱۳۰. مروزی، نعیم بن حماد، **الفتن**، تحقیق: سهیل زکار، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.

۱۳۱. نجاشی، احمد بن علی، **الرجال**، چاپ پنجم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة

لجماعة المدرسين، ۱۴۱۶ق.

۱۳۲. نسفی، عبدالله بن احمد، **مدارك التنزيل وحقائق التأويل**، تحقیق: یوسف علی

بدیوی / محیی الدین دیب مستو، بیروت، دار الکلم الطیب، ۱۴۱۹ق.

۱۳۳. نقدی، جعفر، **الأنوار العلویة و اسرار المرتضویه**، چاپ دوّم، نجف، مکتبه الحیدریه،

۱۳۸۱ق.

۱۳۴. نمازی شاهرودی، علی، **مستدرک سفینه البحار**، قم، جماعة المدرسين فی الحوزة

العلمیه / مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.

۱۳۵. نورالله شوشتری، ابن شریف الدین، **الصوارم المهرقه**، تحقیق: جلال الدین محدث،

تهران، بی نا، ۱۳۶۷ق.

۱۳۶. هیثمی، علی بن ابی بکر، **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**، بیروت، دار الکتب العلمیه،

۱۴۰۸ق.